



شکاف‌های اجتماعی درون اسرائیل

گفت‌وگو با احمد زیدآبادی

■ با توجه به این‌که از دیدگاه شما شکاف جریان مذهبی و سکولارها جدی‌ترین شکاف جامعه اسرائیل قلمداد می‌شود، زمینه‌های رشد سکولاریسم در اسرائیل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا ناکامی جریان مذهبی در اداره موفق جامعه را در این موضوع دخیل می‌بینید یا این‌که به فراخور تغییر نسل چنین تحولی شکل گرفته است؟

□ سکولاریسم در بین یهودیان سابقه طولانی‌تر از بیدایش اسرائیل دارد. در واقع جنبش صهیونیسم از زمانی که شکل گرفت، یعنی اواخر قرن نوزدهم، اساس کار خودش را بر سکولاریسم گذاشته بود. روی هر یک از رهبران صهیونیسم انگشت بگذاریم اصولاً افرادی مؤمن به دین یهود و خدا نبودند. این‌ها اصولاً ادعاهای ناسیونالیستی داشتند و اعتقاد داشتند که باید برای یهودیان پراکنده در گوشه‌ای از جهان یک کشور یهودی تشکیل بدهند. در ابتدا بعضی از آن‌ها فلسطین را مطرح نمی‌کردند اما بعداً کم‌کم به این سمت رفتند که این سرزمین، فلسطین باشد. باید یک چنین کشوری برای این‌ها ایجاد بشود و مبنای کار آن هم جدایی دین از سیاست باشد، برای این‌که رهبران صهیونیسم (رهبران سیاسی) دین یهود را به عنوان قید و بندی بر دست و پای یهودیان می‌دانستند که با پایبندی به آن نمی‌توانند خودشان را با دنیای مدرن تطبیق دهند.

■ آیا ما نیفتست اعلام شده‌ای در این زمینه دارند یا این‌که شما در تحقیقات خودتان به این موضوع پی برده‌اید؟

□ بله، صریحاً اعلام می‌کنند و در کتاب‌های مختلف هم آمده است. مثلاً در کتاب تاریخ صهیونیسم سکولوف آراء این‌ها را کم و بیش آورده است. این‌ها اولین حرفشان این است که باید از آن فهم سنتی دین یهود فاصله گرفت، برای این‌که یهودیان بتوانند به صورت یک ملت مدرن دربیانند.

اساساً صهیونیسم ادعایش این بود که یک جنبش برپایه اصل روشنگری و متکی بر سکولاریسم، دموکراسی و ناسیونالیسم است. بنابراین قبل از بیدایش اسرائیل جنبش صهیونیستی گرایش عجیبی به سکولاریزم داشت. البته در کنار یهودیان سکولار جریان‌های دینی هم بودند که به سه بخش تقسیم می‌شدند: یکی مذهبی‌های ضد صهیونیست که این‌ها خودشان باز

اسرائیل شناسی یکی از هدف‌های راهبردی نشریه 'چشم انداز ایران' بوده است. متأسفانه برخی با برداشت نادرست از عبارت 'الباطل یموت بترک ذکره' معتقدند یاد نکردن از اسرائیل به مرگ آن می‌انجامد و در راستای این باور بود که پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ برخی دینداران، واژه اسرائیل را در قرآن‌های خود خط زدند تا اسرائیل از صحنه روزگار محو شود. مرحوم طالقانی در توشه‌گیری از سوره آل عمران در کتاب پرتوی از قرآن به صراحت مطرح کرده‌اند که در 'بسته' ترین و 'محارب' ترین قوم‌ها هستند کسانی که فطرت‌های پاک‌ی داشته و طالب حق و حقیقتند و مؤمنین بایستی از این قانون الهی الهام گرفته و به کشف این نیروها پرداخته و با آن‌ها پیوند بخورند. این سنت الهی یکی از راهکارهای پسندیده و صبورانه به منظور مقابله با بازدارندگان حرکت مردم و دشمنان آشکار بشریت است.

اندکی پیش از ۵۰ سال از اشغال فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل می‌گذرد. برخی صاحب نظران با اشاره به ترور اسحاق رابین برآنند که یهودی‌کشی در اسرائیل نقطه عطفی بود در جهت افول بیشتر این جامعه. به جهت کاربردشکافی تضادهای درون جامعه اسرائیل و تأثیر این شکاف‌ها بر تحولات منطقه، تاکنون مطالب متعددی از جمله 'شکاف‌های اجتماعی در جامعه اسرائیل' در شماره ۱۰ و 'اسرائیل در لبه پرتگاه' در شماره ۱۳ نشریه به چاپ رسیده است. اینک و به دنبال همان هدف اعلام شده، گفت‌وگویی با آقای احمد زیدآبادی که رساله دکترای خود را در این زمینه می‌گذرانند، انجام داده‌ایم که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

دو بخش بودند، یکی یهودیان مذهبی ارتدوکس که اعتقاد داشتند تشکیل کشور قبل از ظهور مسیحا بدعت و کفر است. این‌ها ضدصهیونیست بودند و اولین تشکل آن‌ها هم حزب اکودات اسرائیل بود. دوم یک سلسله یهودیان اصلاح طلب بودند، این‌ها مذهبی بودند ولی مذهبی اصلاح طلب بودند که اعتقاد داشتند دین یهود را باید حفظ کرد اما متناسب با شرایط باید تفسیرهای جدیدی از آن ارائه کرد.

مخالفت این‌ها با اندیشه صهیونیسم به این دلیل بود که معتقد بودند یهودیان خودشان را نه به عنوان یک قوم، بلکه باید به عنوان یک اقلیت مذهبی تعریف کنند و در جوامعی که زندگی می‌کنند ادغام بشوند ولی مذهب خودشان را هم نگه دارند.

■ آیا این یهودیان اصلاح طلب تشکل متبلوری هم داشتند؟

□ بله، این‌ها به‌ویژه در آمریکا و حتی در انگلیس متشکل بودند. در موقعی که بیانیه بالفور اعلام شد این‌ها به شدت موضع گیری کردند. این‌ها گروه‌های متعددی هستند ولی به همه آن‌ها "جنبش اصلاح گرای یهودی" می‌گویند، یک جبهه گسترده هستند که عموماً شامل یهودیان آمریکا و تا اندازه‌ای بعضی کشورهای اروپایی می‌شوند.

■ آیا در "جنبش اصلاح گرای یهود" خاخام‌های معروفی هم هستند؟

□ بله، خاخام‌های بسیار زیادی دارند که بعضاً بسیار مشهورند. اکثر خاخام‌های آمریکا، خاخام‌های اصلاح طلب هستند. البته این‌ها در طول زمان نظراتشان در مورد صهیونیسم عوض شد.

■ چه عواملی باعث شد که این‌ها به سمت صهیونیسم گرایش پیدا کنند؟

□ در واقع هم ارتدوکس‌ها و هم اصلاح طلب‌ها هر دو در ابتدا ضدصهیونیسم بودند. به نظر می‌آید همان اتفاقی که در عالم شیعه افتاد در عالم یهودی هم به نحوی اتفاق افتاده باشد. تفکر سنتی شیعه بر این بود که در زمان غیبت امام زمان باید صبر کنیم تا امام بیاید و در آن موقع یک حکومت مبتنی بر عدل حاکم بشود. بنابراین می‌گفتند اول ظهور بعد تشکیل جامعه مبتنی بر عدالت. در تفکر سنتی یهود هم همین است، می‌گویند یهودی‌ها به دلیل گناهایی که کردند، آواره شدند. در طول آوارگی باید با رنج کشیدن، آن گناهان را از خود بزایند و پالایش بشوند. وقتی که پالایش شدند "ماشیا" یا همان "مسیح" ظهور می‌کند و یهودیان را به صهیون یا اورشلیم برمی گرداند و آن‌جا حکومت تشکیل می‌دهند و عزت و افتخار گذشته خود را پیدا می‌کنند. این تفکر ارتدوکسی و سنتی بود، اما نحل‌های در بین یهودیان پیدا شد که این تفسیر را یک مقداری

وارونه کردند به این معنا که گفتند اول باید برگردیم به صهیون، آن‌جا حکومت تشکیل بدهیم بعد زمینه ظهور "مسیحا" را فراهم کنیم. بنابراین، این قشر از ابتدا به طرف صهیونیسم رفتند و از صهیونیسم کاملاً یک تفسیر دینی ارائه کردند لذا مشهور شدند به مذهبی‌های صهیونیسم یا یهودیان مذهبی صهیونیسم که حزب "میزراهی" متعلق به این‌ها بود.

وقتی که دولت اسرائیل خواست شکل بگیرد یک جریانی وجود داشت به نام صهیونیسم سکولار، که فقط رايحه ناسیونالیستی داشت و به یهودیت تنها به عنوان یک میراث قومی، تاریخی و فرهنگی نگاه می‌کرد، این جریان اصلی صهیونیسم بود. خوب این‌ها با مذهبی‌های صهیونیسم خواه ناخواه همفکر و هم‌جهت بودند. به همین دلیل وقتی که می‌خواستند دولت اسرائیل را تشکیل بدهند به مذهبی‌های صهیونیسم هم نیاز پیدا کردند. برای این‌ها که یهودیان ارتدوکس هم که نحل بسیار قدرتمندی در بین یهودیان بودند آن‌ها هم بیایند و در قدرت سهیم بشوند (اکودات اسرائیل). یعنی هم "میزراهی" و هم "اکودات اسرائیل" قبل از تأسیس اسرائیل از سوی بنگوریان دعوت شدند در مورد ماهیت دولت آینده به توافق برسند. توافقاتی که این‌ها به آن دست یافتند اسمش توافق بر سر ترتیبات حفظ وضع موجود است. منظور از حفظ وضع موجود، همان وضعیتی بود که جامعه یهودی ساکن فلسطین در زمان امپراطوری عثمانی و در زمان قیمومت انگلیس بر فلسطین از آن برخوردار بودند. مثلاً ازدواج و طلاق همیشه بدست خاخام‌ها صورت می‌گرفت قرار شد این اصل حفظ بشود، حفظ حرمت روز شنبه به عنوان یک اصل مذهبی و در روز شنبه حمل و نقل عمومی صورت نگیرد، دولت حق نداشته باشد به سربازان خوراک‌های با گوشت خوک و ذبح غیرشرعی بخوراند، طلبه‌های تلمودی از رفتن به سربازی معاف شوند، دادگاه‌های مذهبی در کنار دادگاه‌های عرفی بتوانند به حرکت خودش ادامه بدهد و هر کس بخواهد به آن‌ها مراجعه کند. یک اصل که مهم‌تر از همه به نظر می‌رسد این بود که مرجع تشخیص وضعیت شخصی افراد همین خاخام‌های ارتدوکس و دادگاه‌های آن‌ها شد. منظور از وضعیت شخص در اسرائیل این است که این خاخام‌ها هستند که باید روشن کنند که چه کسی یهودی است و چه کسی یهودی نیست. در اسرائیل این بسیار بحث مهمی است. واگذار کردن همه این اختیارات به احزاب مذهبی (ائتلاف حزب میزراهی، حزب اکودات اسرائیل و ارتدوکس‌ها) در اسرائیل بسیار بحث برانگیز بوده است.

■ نفوذ اصلاح طلبان یهود در اسرائیل چه قدر است؟

توافقاتی که در دهه ۱۹۳۰ در لهستان و آلمان افتاد و یهودی‌ها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند موجب شده بود که ارتدوکس‌ها و همین‌طور اصلاح طلبان یهود نیز به سمت دفاع از صهیونیسم حرکت کنند. آن‌ها وقتی که دیدند مدرنیته غربی نمی‌تواند مشکل یهودیان را حل کند به این نتیجه رسیدند که با تشکیل کشوری یهودی مخالفت نکنند.

اصلاح طلبان در اسرائیل نفوذ چندانی ندارند. بیشتر شامل یهودیان "دبازپورا" می شود که در آمریکا هستند و همیشه بر سر موضوعات مذهبی با دولت اسرائیل مشکل دارند. همین جا باید اضافه کنم که اتفاقاتی که در دهه ۱۹۳۰ در لهستان و آلمان افتاد و یهودی ها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند موجب شده بود که ارتدوکس ها و همین طور اصلاح طلبان یهود نیز به سمت دفاع از صهیونیسم حرکت کنند. آن ها وقتی که دیدند مدرنیته غربی نمی تواند مشکل یهودیان را حل کند به این نتیجه رسیدند که با تشکیل کشوری یهودی مخالفت نکنند. اما ارتدوکس ها اصرار داشتند این

کشور یهودی باید یک ماهیت مذهبی داشته باشد به این معنا که احکام شرع را به طور کامل اجرا کند. از طرفی یهودیان اصلاح گرا هم اعتقاد داشتند فقط این یهودیان ارتدوکس نباشند که در این کشور یهودی به رسمیت شناخته بشوند، بلکه باید یهودیان اصلاح طلب و یهودیان محافظه کار هم به رسمیت شناخته بشوند. به عبارت دیگر تنوع و تکثر قرائت مذهبی در اسرائیل به رسمیت شناخته شود.

■ این درخواست اصلاح گرایان به رسمیت شناخته شد؟

□ تا این لحظه هنوز به رسمیت شناخته نشده است. همین امر موجب شد که بعد از شکل گیری اسرائیل، بین سکولارها و ارتدوکس ها ضمن این که توافقاتی صورت گرفته بود، بر سر یک سلسله موضوعات

اختلافاتی هم به وجود آید. از طرفی بین دولت اسرائیل که به حفظ وضعیت موجود متعهد شده بود و اختیارات وسیعی را برای خاخم های ارتدوکس قایل شده بود و یهودیان اصلاح طلب که حدود بیش از ۹۰ درصد یهودیان آمریکا را تشکیل می دهند، اصطکاک هایی پیش بیاید. این اصطکاک ها معمولاً تحت تأثیر درگیری های بیرونی اسرائیل با اعراب و فلسطینی ها قرار دارد. وقتی که بحران خارجی اسرائیل تشدید می شود، اصطکاک بین دولت اسرائیل و یهودیان اصلاح طلب بروز کمتری دارد. هر وقت بحران خارجی اسرائیل کاهش می یابد و یا یک حزب تندرو و راست گرا و ماجراجو سر کار می آید، این اختلافات افزایش پیدا می کند. می خواهم بگویم کلاً نخله اصلی صهیونیسم همواره ادعای سکولاریسم داشت و می خواست یک دولت دموکراتیک ایجاد کند. این ها مذهبی ها را از همان ابتدا مزاحم خودشان می دانستند، در عین حال که به آن ها، به عنوان بخشی از جامعه یهودیان نیاز هم داشتند. به این ترتیب از همان ابتدا دچار یک تناقض شدند که این تناقض هنوز هم ادامه دارد.

■ به نظر شما این تناقض هنوز هم اصلی ترین شکاف اجتماعی اسرائیل است؟

□ بله، این تناقض اصلاً حل نشده است. همان طور که اشاره کردم این

اختلافات فقط تحت تأثیر درگیری های اسرائیل با همسایگانش قدری خاموش است. اگر این درگیری ها خاتمه پیدا کند این بحران مثل آتشفشانی شعله خواهد کشید و به قدری جدی است که بزرگترین نگرانی ۷۰ درصد اسرائیلی ها از آینده، جنگ داخلی بین سکولارها و مذهبی ها است. حتی آن ها این خطر را بزرگ تر از خطر درگیری با اعراب و فلسطینی ها می دانند.

■ ترور اسحاق رابین هم که در واقع یهودی کشی را در اسرائیل باب کرد، این نگرانی را بیشتر کرده است.

□ بله، درست است. ضمن این که در داخل خود اسرائیل متفکرینی وجود دارند که نسبت به وقوع درگیری های داخلی به شدت نگران هستند. بعضی از آن ها، این را اجتناب ناپذیر می دانند. البته نظرات مخالفی هم هست که اظهار می کنند که یهودیان به این دلیل که دوبار دولتشان ساقط شده و معبدشان در طول تاریخ تخریب شده اگر دولت سومی ناپود بشود دیگر هرگز احیا نخواهد شد. می گویند با توجه به این سابقه تاریخی، یک جوری با هم کنار خواهند آمد. به اعتقاد من آن نظریه اول واقعی تر است و این امر بسیار جدی به نظر می رسد.

■ آیا عملکرد ناموفق مذهبی ها باعث عیان تر شدن سکولاریزم بوده است یا زادوولد و گسترش جمعیت سکولارها؟

□ مذهبی ها در آن جا هیچ وقت دولت را به طور کامل در دست نداشته اند که بخواهیم عملکرد آن ها را ملاک ارزیابی رشد سکولاریزم بدانیم. آن ها همیشه به عنوان یک حزب در قدرت سهیم بوده اند.

■ ولی سخت گیری های فراوان افراطیون یهود که شما به آن اشاره کردید و احکام سنگین، نفرت مردم به ویژه نسل جوان را برمی انگیزد؟

□ خوب، این نفرت کسانی را برمی انگیزد که علاقه مذهبی ندارند و گرنه یهودیانی که متشرع و مذهبی هستند و مثلاً به یاس داشت روز شنبه اعتقاد دارند، آن ها برایشان لذت بخش است. در واقع رشد مذهب گرایی در اسرائیل به لحاظ تعداد افراد کم نشده، بلکه زیاد هم شده است. در یک دوره ای حزب ملی و مذهبی که جزء صهیونیست های مذهبی یهودی بودند به دلیل این که هم ملی بودند و هم مذهبی و در حوزه مذهب گاهی مواضع معتدلی داشتند (البته این مواضع معتدل به قبل از جنگ ۱۹۶۷ برمی گردد)، در آن دوره این حزب ملی و مذهبی بین آن سکولارهای افراطی و جامعه یک نوع نیروی واسط بود و تعادل ایجاد می کرد. بعد از جنگ ۱۹۶۷ این حزب ملی و مذهبی به شدت افراطی شد و این نقش را تا اندازه ای از دست داد. از سال ۱۹۸۴ یک حزبی ظهور کرده که به یک معنی

می‌شود آن را ادامه همان حزب آکودات اسرائیل نامید و این حزب "شاس" است. "حزب شاس" در طول دو دهه اخیر به شدت رشد کرده است، الان ۱۷ نماینده در کنیسه دارد که بعد از حزب کارگر با ۲۴ نماینده و حزب لیکود با ۱۹ نماینده، سومین حزب قدرتمند اسرائیل است و احتمال دارد که به کرسی‌های بیشتری هم دست یابد. حزب شاس به عنوان یک حزب ارتدوکس مذهبی در سال‌های اخیر قدرت زیادی پیدا کرده و روی دولت‌ها دقیقاً می‌تواند تأثیر بگذارد. اگر بخواهد با یک دولتی ائتلاف کند امتیاز می‌گیرد و اگر بخواهد از دولت خارج بشود آن دولت دچار بحران می‌شود.

صلح طلب است، خیلی نگران می‌کند. به آینده اسرائیل فکر می‌کنند که زندگی در آن جا روز به روز سخت‌تر می‌شود.

حزب شاس برای مدارس تلمودی تحت پوشش خود از دولت بودجه می‌گیرد، طلبه‌های تلمودی از سربازی معاف هستند. به این دلیل خیلی‌ها ترجیح می‌دهند به جای این که لباس نظامی بپوشند، لباس سیاه طلبگی را بپوشند و سربازی هم نروند، این هم شده گریز گاهی از رفتن به سربازی. به لحاظ تسهیلات اجتماعی چون این امکانات برای مذهبی‌ها فراهم است، می‌تواند روی گسترش مذهبی‌ها تأثیر بگذارد.

■ منظور از یهودیان تلمودی چه

نحله‌ای از یهودیان هستند؟

این‌ها یهودیان بسیار متشرع و یا بهتر است بگویم بنیادگرا هستند، که شامل همان نحله ملی - مذهبی می‌شود و بسیار ضد فلسطینی هستند. حزب شاس داعیه‌های ناسیونالیستی افراطی ندارند. خاخام آوادیا یوسف رهربر حزب شاس و از یهودیان سفاردی اعلام کرده است اگر زندگی یهودیان در معرض خطر باشد باید سرزمین‌ها و حتی شهرک‌ها را تخلیه کنند تا جانشان حفظ بشود. این اصل را جهت حفظ جان یهودیان می‌گوید. لذا حزب شاس خیلی داعیه ناسیونالیستی نداشت، حتی یک دوره‌ای از آن به عنوان کبوتر صلح اسم می‌بردند. البته اخیراً بنا به دلایلی مواضع کمی افراطی شده و به حزب لیکود نزدیک شده است. با کشور مستقل فلسطینی موافق است اما محدودیت‌های زیادی می‌خواهد اعمال کند.

ملی - مذهبی‌ها که در همان حزب ملی - مذهبی تجمع پیدا کرده‌اند هنوز طرفدار اسرائیل بزرگ هستند و عموماً نماینده یهودیان شهرک‌نشین هستند که مواضع مذهبی را با مواضع افراطی ناسیونالیستی توأم کرده‌اند و یک معجونی ساخته‌اند که مورد نفرت "جنبش صلح اکنون حزب مرتز" و بسیاری از نیروهای لیبرال سکولار داخل جامعه اسرائیل هستند.

■ از جنبه تاریخی بنی اسرائیل پیش از آن که به شریعت موسی تن دهند، یک قوم و نژاد بوده‌اند که این ویژگی در طول تاریخ همواره بروز و ظهور داشته است. با توجه به این که در جامعه کنونی اسرائیل اقوام مختلفی گرد هم آمده‌اند آیا می‌توان از جنبه جامعه‌شناسی قایل به این موضوع شد که یهودیان در یک روند تکاملی از وحدت نژادی به وحدت ملی رسیده‌اند و آیا در شرایط کنونی می‌توان واژه ملت (Nation) را به اسرائیلی‌ها اطلاق کرد؟

□ در واقع می‌توان گفت یهودیت تنها مذهبی است که ادعای قومیت هم دارد. به این معنا که یهودیان مدعی هستند یهودیت دین قومی است و برای

حزب شاس به عنوان یک حزب ارتدوکس مذهبی در سال‌های اخیر قدرت زیادی پیدا کرده و روی دولت‌ها دقیقاً می‌تواند تأثیر بگذارد. اگر بخواهد با یک دولتی ائتلاف کند امتیاز می‌گیرد و اگر بخواهد از دولت خارج بشود آن دولت دچار بحران می‌شود.

بنابراین به صورت یک نیروی مؤثر و تعیین‌کننده در آمده است. البته اگر احزاب سکولار بتوانند برخی اختلافات خود را کنار بگذارند شاید بتوانند از پس حزب شاس برآیند. اما مهم این است که بین آن‌ها راجع به مسایل اقتصادی و نوع صلح با فلسطینی‌ها اختلاف وجود دارد ولی مهم‌تر از آن این است که این قشر را در داخل جامعه اسرائیل نمی‌شود نادیده گرفت و حتماً این‌ها باید در قدرت سهیم باشند تا بشود کنترل کرد. طرفداران حزب شاس در سال‌های اخیر ناپردباری مذهبی را تشدید کرده‌اند و به آزار و اذیت کسانی می‌پردازند که به نحوی احکام را نادیده می‌گیرند. برای نمونه، یک محله‌ای در حومه بیت‌المقدس به نام بیت شمش است. در این محله بیشتر یهودیانی که از روسیه آمده‌اند زندگی می‌کنند. یهودیان روسیه به

مفهوم مذهبی اصلاً درکی از مذهب یهود ندارند. گوشت خوک در قصابی‌ها می‌فروشدند و می‌خواهند به راحتی از آن استفاده کنند، طرفداران حزب شاس با آن‌ها برخورد می‌کنند و این برخوردها آن‌ها را خیلی ناراحت و شاک می‌کند. یکی از آن‌ها یک بار در مصاحبه با خبرنگاری رویتر گفته بود "زندگی در اتحاد شوروی راحت‌تر از زندگی در این جا بود. چون آن جا مثلاً می‌گفتند در سیاست دخالت نکنید و در امور سیاسی ما دخالت می‌کردند ولی این جا ما همسایگانی داریم که در تمام امور زندگی ما می‌خواهند دخالت کنند و این ما را کلافه کرده است." نه این که این برخوردها فراگیر باشد ولی نمونه‌های زیادی وجود دارد. بیشترین تضاد بین سکولارها و مذهبی‌ها در بیت‌المقدس است. گفته می‌شود هر کسی که می‌خواهد وارد بیت‌المقدس بشود وقتی برای تهیه مسکن به نگاه معاملاتی مراجعه می‌کند ابتدا از آن‌ها سؤال می‌شود در محله مذهبی ساکن می‌شوید یا در محله سکولار؟ جمعیت مذهبی‌ها تا این لحظه رشد دارد، چون نرخ زاد و ولد در بین مذهبی‌ها بالا می‌باشد، برخلاف سکولارها که یک یا دو بچه دارند. این به این معنا نیست که همه بچه‌هایشان مذهبی می‌شوند ولی به هر حال به نسبتی مذهبی‌تر می‌شوند. مجموعه این عوامل سکولارها را، به ویژه حزب مرتز که یک حزب سکولار

قوم بنی اسرائیل است البته نشانه‌هایی از این ادعا در خود کتاب مقدس هم هست، بنابراین یهودیان از ابتدا ائتلاف با نژادها و اقوام دیگر را از طریق ازدواج، ممنوع می‌کرده‌اند. البته تصویری که کتاب مقدس از داوود و سلیمان آرایه می‌دهد متفاوت است. سلیمان ۵۰۰ تا زن داشته که عموماً از اقوام دیگر بودند، از مصری‌ها و فلسطینی‌ها و آمریان و اقوام دیگری که در فلسطین بودند. آن چه که سبب به اصطلاح تحریم ائتلاف با قوم‌های دیگر شده در واقع مربوط به تعالیم عزیز و فحمیا می‌باشد. این دو جزء رهبران بزرگ قوم یهود هستند. این‌ها مربوط به دوره‌ای می‌شوند که بخت‌النصر در واقع بیت‌المقدس یا اورشلیم را نابود کرده بود و یهودیان در بابل در تبعید به سر می‌بردند تا این که کوروش آن‌جا را فتح کرد و به این‌ها اجازه داده شد بروند معبد را بسازند. عزیز وقتی که به فلسطین رفت و دید که باقی‌مانده یهودی‌ها با اقوام دیگر اختلاط و ازدواج کرده‌اند، خودش را به خاک انداخت و گریبان خودش را درید که این چه فاجعه‌ای است و آن‌جا دستور داد زانی را که از اقوام دیگر گرفته‌اند طلاق بدهند و از آن به بعد ازدواج با غیریهود را به شدت تحریم می‌کند. این‌ها به این دلیل می‌گویند که چون یهودی‌ها خودشان را یک قوم واحد می‌دانستند، برای حفظ هویت خودشان در دوران پراکندگی، سعی کردند که به آیین و شریعت خودشان پای‌بند بمانند. با وجود این که این‌ها در جهان پراکنده بودند ولی هیچ‌وقت حاضر نبودند با قومیت‌ها و ملت‌های دیگر ادغام بشوند. لذا سنن و آیین خودشان را حفظ کردند بنابراین، این قوم با آن‌که سرزمین واحدی نداشته و پراکنده بودند و بخشی از آن در غرب و بخش دیگری در شرق بوده ولی همواره دغدغه بازگشت به صهیون و حفظ

هویت قومی خودش را داشته و سنت‌هایش را با جنگ و دندان حفظ کرده است. با آن‌که این‌ها عموماً برای این که سنت‌هایشان را کنار بگذارند، مثل ختنه کردن و نخوردن گوشت خوک، تحت آزارهای خیلی شدید هم قرار گرفتند. بالاخره هم ناچار بودند دور هم جمع بشوند و هویت مستقلی برای خودشان تعریف بکنند. اقوام دیگری هم که یهودیان در میان آنان زندگی می‌کردند نسبت به این‌ها کینه هم می‌ورزیدند زیرا این‌ها دائماً خودشان را جدا می‌کردند و حاضر نبودند در بقیه ادغام بشوند. البته یهودیان حقوق قابل توجهی معمولاً در جوامع نداشتند این وضعیت همچنان بود تا این که این پدیده

Nation Steed در جهان به وجود آمد که تمایزات مذهبی را نادیده می‌گیرد و وفاداری افراد را به دولت و حکومت ملاک حقوق شهروندی قرار می‌دهد. یهودیان در رویارویی با ملت و دولت دچار بحران شدیدی شدند.

اگر این‌ها می‌خواستند خودشان را یک قوم و ملت جداگانه تعریف کنند نه از حقوق شهروندی می‌توانستند برخوردار شوند و نه می‌توانستند به عنوان شهروندان وفادار به حکومت شناخته بشوند. اگر می‌خواستند حقوق شهروندی کسب کنند باید اصل ادغام را می‌پذیرفتند و خودشان را فقط به عنوان یک اقلیت مذهبی تعریف کنند که در این صورت آن داعیه ملی و قومی آن‌ها خواه‌ناخواه از دست می‌رفت. همین‌جا بود که دو پارچه شدند: یک تعداد همان یهودیان اصلاح طلب که گفتند ما اقلیت مذهبی هستیم و باید در ملت‌های اطراف خودمان ادغام بشویم و فقط مذهب خودمان را داشته باشیم، یهودیان دیازیورا (دیازیورا یعنی تبعید، پراکنده) و یک عده

تحت تأثیر جنبش‌های ناسیونالیستی قرن نوزدهم اروپا گفتند نه، ما باید ملت خودمان را تشکیل بدهیم. این، با یک سلسله اهداف استعماری پیوند خورد و نهایتاً این‌ها موفق شدند در فلسطین، کشوری برای خودشان تأسیس بکنند. یهودیانی که از سراسر جهان در این‌جا جمع شدند همگی تعلق به یهودیت را به عنوان یک مسأله قومی و نژادی قبول دارند. هر کسی که وارد اسرائیل شده این‌ها را پذیرفته است. فقط راجع به احکام مذهبی تمهید آن‌ها فرق می‌کند. البته به دلیل این که در جوامع مختلفی زندگی کرده‌اند، تحت تأثیر فرهنگ‌های مختلف هم قرار گرفته‌اند و سطح توسعه آن کشوری که این‌ها در آن زندگی می‌کردند روی این‌ها تأثیر گذاشته است. قاعدتاً یهودیانی که از اروپا آمده‌اند با یهودیانی که از یمن و عراق و مراکش یا بنی اسرائیل که از هندوستان رفتند فرق دارند. این‌ها سطح فرهنگی مساوی ندارند لذا از این جهت جامعه دچار تنوع شده ولی از حیث تعلق به یک ملت، همه این ویژگی‌ها دارند. در کنار این زبان عبری را احیاء کرده‌اند و الآن به عنوان یک زبان عام و زبان مشترک در اسرائیل جا افتاده است. سابقه تاریخی - فرهنگی آن‌ها هم یکسان است، آن‌ها سنت‌ها را هم حفظ کرده‌اند و الآن سرزمین واحد هم دارند. به نظر می‌آید که روند ملت‌سازی در بین اسرائیلی‌ها از قبل از نیمه دوم قرن نوزدهم شروع شده و با تشکیل دولت اسرائیل، عملاً موجودیت پیدا کرده است و الآن از این حیث نمی‌شود گفت که آن‌ها ملت نیستند. چون احساس تعلق به یک ملت بیشتر جنبه روانی دارد و از این منظر آن‌ها همه خودشان را متعلق به آن جامعه و آن قوم می‌دانند و به هر حال اساس مشترک عمومی آن‌ها این است که یک ملت هستند.

■ آیا آن‌ها خودشان هم می‌گویند که ما یک ملت هستیم ارزیابی شما با توجه به روند تشکیل دولت اسرائیل، این است؟ □ آن‌ها اصرار دارند که یک ملت هستند و اگر کسی بگوید که شما یک

یکی از یهودیان روسی مهاجر به اسرائیل در مصاحبه با خبرگزاری رویتر گفته بود "زندگی در اتحاد شوروی راحت‌تر از زندگی در این‌جا بود. چون آن‌جا مثلاً می‌گفتند در سیاست دخالت نکنید و در امور سیاسی ما دخالت می‌کردند ولی این‌جا ما همسایگانی داریم که در تمام امور زندگی ما می‌خواهند دخالت کنند و این‌ها را کلافه کرده است."

ملت نیستید، شدیداً موضع می گیرند.

■ در تحلیل شما ناسیونالیست‌های افراطی و بنیادگرایان یهود دو جریان متمایز از یکدیگر دانسته می‌شوند. با توجه به چشم‌اندازی که شما در غلبه سکولاریسم بر بنیادگرایی و جریان ایدئولوژیک یهود تصویر کردید، چه تضمینی وجود دارد که ناسیونالیست‌های افراطی هم نقش فعال خود را در حاکمیت از دست بدهند، با توجه به این که تجربه فروپاشی شوروی و بلوک شرق نشان می‌دهد که با اضمحلال جریان‌های ایدئولوژیک، ناسیونالیست‌های افراطی قوت بیشتری می‌گیرند؟

□ بنیادگرایان اسرائیل خیلی گسترده و قوی نیستند. این‌ها عموماً نمایندگان دوستان هزار شهرک نشینی هستند که در زمین‌های فلسطینی ساکن هستند. که این‌ها خواه ناخواه در هر گونه برنامه صلح باید آن سرزمین را ترک کنند.

■ منظور سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۷ است؟

□ بله، بنابراین اگر قرار باشد صلحی در منطقه اتفاق بیفتد، این‌ها خواه ناخواه فلسفه وجودی خودشان را از دست می‌دهند. در کنار این‌ها ناسیونالیست‌های افراطی هستند مثل حزب تسومت یا گرایشی از حزب لیکود که این‌ها هم هنوز اصرار بر اسرائیل بزرگ را دارند.

■ این اسرائیل بزرگ، همان "نیل تا فرات" است؟

□ نه، این مرز نیل و فرات را دیگران به آن‌ها نسبت می‌دهند. آن‌ها هیچ وقت به طور رسمی چنین ادعایی را نکرده‌اند. آن‌هایی هم که اسرائیل بزرگ را مطرح می‌کنند منظورشان از رود تا دریا هست، از رود اردن تا دریای مدیترانه، که شامل همین کرانه باختری می‌شود و حتی جولان را هم شامل نمی‌شود. در حالی که آن‌ها جولان را در سال ۱۹۸۰ به سرزمین خودشان منضم کردند و حاضر هم نیستند پس بدهند. بیت المقدس شرقی را هم منضم کردند ولی جامعه بین‌المللی این ضمیمه شدن‌ها را مطلقاً به رسمیت نشناخته است. شما می‌دانید که شهر الخلیل و نابلس و اریحا و جنین و رام‌الله و بیت‌الحم همه این‌ها شهرهای مذهبی هستند. قبر یوسف را در نابلس کشف کرده‌اند، قبر حضرت ابراهیم در الخلیل است، اریحا اولین شهری است که موسی از این طرف رود اردن به آن نگاه کرد و از این نگاه قدیمی‌ترین شهر جهان به نظر می‌آید. اسرائیلی‌ها این‌ها را خیلی مقدس می‌دانند و به آن می‌گویند یهودیه و سامریه و خیلی حساسیت دارند و کرانه باختری را هم جزء همین مکان‌های مقدس می‌دانند. در حالی که جولان سرزمین مقدس نیست و لذا آن‌ها توجیهی برای ضمیمه کردن آن به اسرائیل ندارند. به هر حال منظور از اسرائیل بزرگ الآن همین است و می‌گویند که بین رود و دریا دو تا کشور نمی‌تواند باشد و در واقع کشور مستقل فلسطین را نفی می‌کنند. ولی ادعای رسمی و علنی راجع به سرزمین‌های دیگر آن‌چه که به عنوان رود نیل و فرات گفته می‌شود اصلاً ندارند. تنها یهودیان ناسیونالیست افراطی مثل طیفی از حزب لیکود یا کسانی مثل همین فری‌وی که ترور شد و از ناسیونالیست‌های افراطی و در عین حال سکولار هستند ادعای نیل تا فرات دارند. به نظر من فلسفه وجودی این‌ها هم تا زمانی است که صلحی اتفاق نیفتاده باشد. این‌ها الآن

بسیار اصرار دارند که یا آن‌جا کشور فلسطین تشکیل نشود یا اگر تشکیل می‌شود با محدودیت‌هایی مواجه خواهد شد، یعنی تهدید کرده‌اند. خوب این خواست روبه‌روی خواست جامعه بین‌الملل و مهم‌تر از آن، روبه‌روی مقتضیات واقعی منطقه قرار گرفته است و اگر به مقتضیات واقعی منطقه توجه نشود اساساً جنگی در می‌گیرد که همه چیز را متلاشی می‌کند. بنابراین هم خواست جامعه بین‌الملل و هم مقتضیات منطقه اقتضا می‌کند که یک کشور مستقل فلسطینی با مرزهای مطمئن و امن شکل بگیرد. اگر این شکل بگیرد اصولاً بحث ناسیونالیسم افراطی در جامعه اسرائیل مفهومش را از دست می‌دهد و بر این اساس برخی صاحب‌نظران می‌گویند اصولاً صهیونیسم هم ممکن است مفهومش را از دست بدهد و ما وارد یک دوره پسا صهیونیسم بشویم، چون هدف صهیونیسم هم این بوده که کشور یهودی تشکیل بدهد. البته این کشور را تشکیل داده‌اند اما این مورد پذیرش کشورهای منطقه قرار نگرفته است. بنابراین صهیونیسم هدفش این بوده که کشور اسرائیل را در بین تلاطمات منطقه‌ای و جنگ‌ها حفظ کند حالا اگر صلح اتفاق بیفتد به این معنا که کشورهای منطقه موجودیت اسرائیل را بپذیرند و با آن روابط عادی برقرار بکنند، صهیونیسم هدفش متحقق شده و دیگر فلسفه وجودی وجودی اش را از دست می‌دهد و وارد یک دوره پسا صهیونیسم می‌شود. در دوره پسا صهیونیسم بیشتر درگیری بر سر تعیین شکل و ماهیت دولت یهودی است. می‌دانید که الآن اسرائیل از یک طرف مدعی است که کشور یهودی است و از طرف دیگر مدعی است یک کشور دموکراتیک است، این دو تا با هم جور در نمی‌آید و تناقضاتی دارد. چون وقتی می‌گویند "کشور یهودی" عملاً برای یهودی‌ها به دلیل این که نژاد و مذهبشان یهودی است نسبت به شهروندان مسیحی و مسلمان امتیاز قابل می‌شود، در حالی که جمعیت یهودیان یک پنجم جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهد، این خودش مانی دموکراسی را خدشه دار می‌کند. این تناقضات اگر بخواهد رفع بشود اسرائیل نهایتاً باید کشوری بشود با اکثریت یهودی، به نظر من چاره‌ای هم جز این نخواهد داشت، یعنی ماهیت یهودیت کم‌کم گم‌رنگ می‌شود و اگر بخواهد بر این اصرار بورزد در آینده دچار مشکلات جدی‌تری خواهد شد. از این جهت پیش‌بینی می‌شود در صورت محقق شدن صلح اصولاً بنیادگرایی صهیونیستی از جنبه ناسیونالیستی مفهومش را از دست می‌دهد، از طرفی ناسیونالیسم افراطی هم پس از تحقق صلح مفهومش را از دست می‌دهد و صهیونیسم حتی کم‌مایه می‌شود و شکل دیگری پیدا می‌کند و اسرائیل به یک مرحله دیگری از تنازعات وارد می‌شود و این موضوع جدی و درخور تأملی است.

■ این تضادها و تنازعات بر سر چه مواردی خواهد بود؟

□ مسائلی آینده اسرائیل یکی بر سر تعریف ماهیت دولت است که ماهیت مذهبی باید داشته باشد یا سکولار؟ آیا اساساً می‌شود آن ترتیبات حفظ وضع موجود را ادامه داد یا نه؟ آیا اصلاً یهودیان حزب مرتز یا یهودیان سکولار این وضعیت را تحمل می‌کنند؟ این‌ها مسائلی است که پیش می‌آید. در عین حال البته آن جریان‌ها بنیادگرا ممکن است خصلت ناسیونالیستی‌شان را از دست بدهند و خصلت کاملاً مذهبی پیدا کنند که

در این صورت باز هم تنش در داخل جامعه اسرائیل شدیدتر خواهد شد.

■ چند سال پیش در ترکیه اربکان و حزب رفاه به لحاظ دموکراتیک موفق شدند اکثریت را بدست بیاورند و این اکثریت با هویت لائیک ترکیه در تضاد قرار گرفت، در حالی که ترکیه مدرن بر این هویت استوار است. بنابراین هر جریانی و هر اکثریتی اگر ناقض این هویت باشد با آن برخورد می‌شود. عملاً هم دیدیم که حزب رفاه را غیرقانونی اعلام کردند. آیا احتمال می‌دهید در اسرائیل هم بگویند "این هویت ماست" و هر جریان دموکراتیکی را از بین ببرند. منتها چون توان ندارند به ترور و سرکوب متوسل بشوند نظیر ترور اسحاق رابین؟

□ در اسرائیل اگر احزاب مذهبی این قدرت پیدا کنند که بتوانند حاکمیت را بدست بگیرند به نظر من بدون کمترین تردیدی به معنای نابودی اسرائیل است. به این دلیل که ۷۰٪ جمعیت غیرمذهبی و همین‌طور کسانی که گرایش سنتی مذهبی دارند و به مذهب احترام می‌کنند این‌ها نمی‌توانند آن‌جا دوام بیاورند و قطعاً از اسرائیل خارج می‌شوند. و آن جمعیتی هم که می‌ماند، جمعیت سخت‌گیر بنیادگرایی است که زندگی را برای آن‌ها جهنم می‌کند.

علاوه بر این، جهان فعلی حکومتی با این ماهیت را نمی‌پذیرد و یهودی‌ها که همواره ادعایشان این بوده که براساس عصر روشنگری یک جنبش صهیونیستی را راه انداخته‌اند و پایه یک کشور را تشکیل داده‌اند، اگر یهودیان مذهبی افراطی حاکم بشوند، همه این ادعاها هم‌از بین می‌رود و الآن بعضی‌هایشان به شدت نگران هستند. البته اگر توازن جمعیت طوری باشد که

یهودی‌های مذهبی اکثریت بشوند خواه ناخواه قدرت بدست آن‌ها می‌آید، چون چرخش قدرت در اسرائیل کاملاً دموکراتیک است. هر حزبی بتواند اکثریت کنیسه را در دست بگیرد یا در انتخابات نخست‌وزیری برنده بشود قدرت را بدست می‌گیرد و هیچ کاری هم نمی‌شود کرد. اگر اوضاع جمعیتی به گونه‌ای تغییر و تحول پیدا کند که افراطیون مذهبی اکثریت را کسب کنند، من فکر می‌کنم این یعنی نابودی اسرائیل و تقریباً همه یهودیان سکولار غیرمذهبی هم این را تفسیر می‌کنند.

■ اگر سکولارها جمعیتشان بیشتر شود احتمال دارد که هویت مذهبی و قومی تحت الشعاع قرار بگیرد؟

□ این هم قابل تصور است، شما فرض کنید جمعیت یک میلیون و دویست هزار نفری اعراب که شهروند اسرائیل هستند با زاد و ولد زیاد اکثریت جمعیت اسرائیل را داشته باشند، در این صورت اسرائیل هیچ کاری

نمی‌تواند بکند. این‌ها کنیسه می‌روند، الآن احزاب عرب آن‌جا دوازده نماینده دارند. اگر بتوانند ۶۳ نماینده داشته باشند دیگر کار تمام است. اعراب اسرائیل که شهروند اسرائیل محسوب می‌شوند یا مسلمان هستند یا مسیحی. این‌ها اگر بتوانند اکثریت پیدا بکنند کاری نمی‌شود کرد. الآن سکولارها اکثریت قاطع هستند و مجموعه یهودیان مذهبی اعم از حزب شاس، و حزب ملی و مذهبی و دو سه حزب کوچک دیگر، از مجموع ۱۲۰ نماینده کلاً ۲۵ نماینده در کنیسه دارند. لذا مذهبی‌ها الآن قدرت فائقه نیستند. همان‌طور که گفتم غیر از شکاف مذهب و سکولاریسم، شکاف‌های دیگری هم در جامعه اسرائیل است. شکاف بر سر نوع صخ با فلسطینی‌ها، شکاف بین راست و چپ اقتصادی و شکاف بین سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها این‌ها موجب شده که احزاب سکولار به دلیل این اختلافاتشان در مقابل احزاب مذهبی ائتلاف نکنند. اما اگر صلح اتفاق بیفتد و بحث شکاف بین صلح‌طلبی و ناسیونالیسم افراطی از بین برود، احزاب سکولار می‌توانند علیه احزاب مذهبی ائتلاف کنند و این برآحتی امکان‌پذیر است ولی بحث بر سر این است که احزاب مذهبی هم یک جمعیت قابل توجهی هستند، اگر احزاب سکولار با ائتلاف خود بخواهند مذهبی‌ها را به حاشیه برانند این‌ها باز ممکن است حرکت خشن بکنند.

به‌طور کلی عمده‌ترین عاملی که موجب شده تا شکاف‌های جامعه اسرائیل فعال نشود، همین درگیری‌ها و بحث‌ها با اعراب و فلسطینی‌ها بوده‌است و این اگر حل بشود این شکاف‌ها فعال می‌شود و جامعه اسرائیل را برای مدت زیادی درگیر می‌کند و اساساً ممکن است جامعه اسرائیل را دچار استحاله‌هایی کند که الآن غیرقابل فهم است. از همین رو است که من در مقاله‌ها هم تأکید می‌کنم که صلح به زیان آن‌هاست، بگذارید این اتفاق بیفتد.

■ تحقق صلح به معنی نابودی اسرائیل است؟

□ نابودی نه! من می‌گویم درد فلسطینی‌ها کاهش پیدا می‌کند و جامعه اسرائیل دچار تنش می‌شود. در آن صورت دیگر ما مسؤولش نیستیم و خود اسرائیلی‌ها باید با وضعیت خودشان کنار بیایند.

■ در سیستم جامعه اسرائیل ظاهراً یک نوع ناهمگونی به چشم می‌خورد. از یک سو در سیستم اقتصادی خود روش‌های یک اقتصاد متمرکز دولتی را که شبیه به روش دولت‌های سوسیالیستی است به کار گرفته‌اند و از سوی دیگر در نظام سیاسی خود ساختار دموکراسی را الگو قرار داده‌اند و در برخورد با مسایل خارجی نیز

**خاخام آوادیا یوسف رهبر
حزب شاس و از یهودیان
سفاردی اعلام کرده است اگر
زندگی یهودیان در معرض
خطر باشد باید سرزمین‌ها
و حتی شهرک‌ها را تخلیه
کنند تا جانشان حفظ
بشود. این اصل را جهت
حفظ جان یهودیان می‌گوید.
لذا حزب شاس خیلی داعیه
ناسیونالیستی نداشت،
حتی یک دوره‌ای از آن
به عنوان کبوتر صلح اسم
می‌بردند.**

مانند یک دولت نظامی عمل می‌کنند. این چند پاره‌گی چگونه تحلیل می‌شود، آیا حاصل یک مصلحت‌اندیشی پراگماتیستی است یا این که نشان از جناح بندی‌های جدی در جامعه اسرائیل دارد؟

صهیونیست‌ها که قبل از تشکیل اسرائیل عموماً در اروپا فعالیت می‌کردند، جذب جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی شده بودند و داعیه‌های سوسیالیستی قوی داشتند و در سال ۱۹۰۵ خیلی از این‌ها طرفدار آن انقلاب بودند. وقتی انقلاب شکست خورد این‌ها به فلسطین رفتند و آن‌جا کپیوتس‌ها را تشکیل دادند. این کپیوتس‌ها ظاهراً تنها مورد علاقه استالین نبود بلکه مرحوم آل‌احمد و ملکی و دیگرانی را هم به اشتباه انداخت البته آل‌احمد نظرش تغییر کرد ولی ملکی تا آخر عمر از نظریه ارض موعود برنگشت. البته فقط ۲٪ جمعیت اسرائیل در کپیوتس‌ها زندگی می‌کنند. اقتصاد اسرائیل اقتصاد پیچیده‌ای است، نمی‌شود گفت فقط یک اقتصاد دولتی است. ببینید! در اسرائیل یک جامعه مدنی کاملاً گسترش یافته وجود دارد. با این که مذهبی‌ها در حیطه دولت قدرت دارند اما وقتی در امور جامعه مدنی دخالت می‌کنند با مشکل مواجه می‌شوند، یا اصلاً حق ندارند دخالت کنند. بنابراین چون یک جامعه مدنی خیلی قوی در آن‌جا وجود دارد و دولت به یک معنا بر همه چیز کنترل ندارد، هم مالکیت خصوصی است و هم کپیوتس است که کاملاً اشتراکی است و هم یک سلسله قوانین تأمین اجتماعی وجود دارد که دولت خودش را موظف می‌داند که حقوق بیکاری بدهد ولی در مجموع یک دولت سوسیالیستی است یا به عبارتی بوده. اما از موقعی که حزب لیکود حاکم شد، به ویژه در دوره نتانیاهو که اصلاحات ساختاری زیادی را در جهت خصوصی‌سازی شروع کرد. این اصلاحات بازتاب چندانی پیدا نکرد. به دلیل این که آنجا اصولاً مسایل سیاسی بازتاب پیدا می‌کند. این که در حوزه اقتصاد چه تغییراتی اتفاق می‌افتد ما کمتر توجه می‌کنیم اما توجه کشورهای غربی به این مسایل بیشتر است.

نیکسون هم در کتاب "فرصت را از دست ندهید" روی این قضیه که اسرائیل باید به سمت خصوصی‌سازی حرکت کند و دیگر دولت نمی‌تواند بار اقتصاد آن‌جا را به دوش بگیرد، تأکید می‌کند. به نظر می‌رسد بین حزب کارگر که به لحاظ اقتصادی گرایشات سوسیالیستی دارد با حزب لیکود که در واقع یک حزب با اقتصاد لیبرال است یک همگرایی پیش می‌آید، همچنان که این همگرایی در کشورهای اروپایی بین احزاب لیبرال و احزاب سوسیالیست دارد به وجود می‌آید. حتی موقعی که باراک نخست‌وزیر بود کتاب "راه سوم" گیدنس را بین اعضای کابینه خود توزیع کرد و با این کار می‌خواست گرایشات اقتصادی خود را نشان دهد. گیدنس در واقع مشاور اقتصادی تونی بلر هم هست. برای پیشبرد یک نوع سوسیال دموکراسی که با خصوصی‌سازی دارد کنار می‌آید. البته این نفی آن ۲٪ جمعیت که در کپیوتس‌ها زندگی می‌کنند و زندگی مشترک را دوست ندارند نیست. آن‌ها در واقع خودشان را از حوزه دولت جدا می‌دانند و می‌خواهند آن‌طور زندگی بکنند.

البته این ۲٪ شیوه تولید مدرن و مکانیزه دارد و در تولید ناخالص ملی اسرائیل نقش قابل توجهی دارد.

بله، نقش دارد. ولی به لحاظ جمعیت درصد قابل توجهی از جمعیت اسرائیل را تشکیل نمی‌دهند. در هر صورت این اقتصاد متنوع و رنگارنگ، خودش یک بازتابی از خصلت دموکراتیزه اسرائیل است و یک نشانی از غنی بودن جامعه مدنی در آن‌جاست. اما این بحث‌ها با میلیتاریسم آن‌ها متفاوت است. روابط درونی آنها کاملاً دموکراتیک است. ولی در برخورد با مخالفان خارجی و دولت‌های عرب و فلسطینی‌ها این‌ها خیلی میلیتاریزه هستند. آن‌هم به این دلیل است که آن طوری که خودشان تحلیل می‌کنند می‌گویند خوب ما از اول که به وجود آمدیم توسط همسایگانمان به رسمیت شناخته نشدیم. ما را یک دولت غاصب می‌دانند که باید نابود بشویم. برای این که بتوانیم از پس این همه جمعیت همسایگان دنیای عرب و اسلام بر بیاییم با توجه به این که ما جمعیت کوچکی هستیم باید یک انضباط شدیدی داشته باشیم. بنابراین مدت سربازی آن‌جا سه سال است، مدت زیادی را به صورت نیروی ذخیره به سر می‌برند، زن و مرد باید آموزش نظامی ببینند، هر ماه یک روز آموزش نظامی باید ببینند. بنابراین این‌ها همیشه یک جامعه منضبط هستند. البته این انضباط در اقتصادشان هم خیلی تأثیر گذاشته است. در واقع طبق تحلیل خود آن‌ها، اگر بخواهند باقی بمانند، باید در حوزه نظامی بسیار منضبط باشند و همه نیروها همواره آماده خدمت باشند. اگر هم که الان جوان‌ها از این نوع زندگی کردن خسته شده‌اند می‌خواهند راحت تر باشند. ناگفته نماند که گرایش به این نوع انضباط دوره‌های اول هر جنبش خیلی زیاد است ولی زمان که می‌گذرد مردم خسته می‌شوند و می‌خواهند شرایط عادی باشد. جوانان اسرائیلی هم از این وضعیت خسته شده‌اند. برای همین، گریز از سربازی زیاد شده و خدمت کردن در سرزمین‌های اشغالی یا فراخواندن ذخیره‌ها با کمال نارضایتی انجام می‌شود. این پدیده در حال گسترش است. اگر صلح صورت بگیرد به اعتقاد من این قضیه هم حل خواهد شد. مردم اسرائیل دیگر حاضر نخواهند بود انضباط شدیدی را تحمل کنند. در آن صورت اسرائیل خواه ناخواه باید یک ارتش حرفه‌ای داشته باشد، ارتشی که قاعداً آمریکایی‌ها سعی می‌کنند از نظر تجهیزات خیلی تقویت کنند تا همواره توازن قدرت در کل منطقه، بین اسرائیل از یک سو و همه کشورهای عربی از سوی دیگر برقرار باشد و این چیزی است که آمریکا تمهید شده است.

■ اقتصاد اسرائیل از آغاز تا کنون بیشتر تابع یک الگوی اقتصاد متمرکز دولتی بوده است که شاید بتوان آن را تا حدودی ناشی از شرایط یک دولت در حال جنگ دانست. آیا روند خصوصی‌سازی در اسرائیل می‌تواند زمینه حضور سرمایه‌های اعراب و فلسطینی‌ها را در درون اسرائیل فراهم آورد، به عنوان نمونه سرمایه‌داران عرب امکان آن را می‌یابند که در سهام کارخانجات اسرائیل شریک شوند و خصوصی‌سازی به معنای واقعی کلمه در اسرائیل انجام شود؟ در این صورت واکنش بنیادگراها و ناسیونالیست‌های افراطی را در قبال خصوصی‌سازی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این تعارض می‌تواند به شکل گیری نوع خاصی از خصوصی‌سازی در اسرائیل منجر شود؟

■ اگر منظور سرمایه‌های اعراب خلیج فارس و اعرابی که شهروند اسرائیل نیستند می‌باشد این قبل از صلح اعراب و اسرائیل امکان پذیر

نیست. بین دو کشور متخاصم سرمایه ها نمی توانند رد و بدل بشوند به دلیل این که قوانین ممنوعه وجود دارد. این فقط در صورتی است که صلح بشود. اصلا مبنای صلح هم همین است که یک منطقه یک پارچه اقتصادی شکل بگیرد. در آن صورت اعراب می توانند بروند کارخانه های آن ها را بخرند و اسرائیلی ها هم می توانند در کشورهای عربی سرمایه گذاری بکنند. اسرائیلی ها به دلیل این که نیروی فنی ماهر دارند و در حوزه پزشکی و کشاورزی ژنتیکی از تکنولوژی پیشرفته برخوردارند، می توانند بخش بزرگی از بازار و صنعت اعراب را به خود اختصاص دهند. اصلا اساس صلح به نوعی ادغام اسرائیل در منطقه هم هست تا اسرائیل در منطقه منزوی و گوشه گیر نباشد. ملک عبدالله پادشاه اردن گفته است ما باید اسرائیل را در منطقه جذب کنیم. البته این دو معنا دارد: یک معنایش این است که باید بپذیریم که در منطقه کشوری به نام اسرائیل وجود دارد و معنای دیگر هم این که اسرائیل از آن ماهیت یهودیش فاصله بگیرد و مقداری مواضع خودش را تعدیل کند و مثل بقیه کشورهای منطقه بشود. اتفاقاً شیمون پرز هم یک کتابی راجع به خاورمیانه جدید نوشته و فصل هایی از آن راجه وضعیت اقتصادی منطقه اختصاص داده است. در آن جا نظرات نیکسون هم در مورد ضرورت توسعه اقتصادی منطقه مطرح شده است. همچنین بحث توسعه اقتصادی فلسطین و اردن و این که اسرائیل در این زمینه چقدر می تواند تأثیر گذار باشد. همین طور کمک هایی که خود اسرائیل می تواند از جهان دریافت کند، همگی به بحث گذاشته شده است.

■ شما در بخشی از صحبت هایتان به یهودیان اصلاح طلب یا همان یهودیان دیازپورا اشاره کردید. این ها اصلاحات مورد نظر خود را بر چه اساسی می خواهند انجام دهند؟ آیا مبنای آن ها همان متون مذهبی تورات و تلمود است که متناسب با مقتضیات زمان و مکان آن را تحقق دهند؟ بطور کلی نحوه برخورد این جریان با مذهب چیست؟

□ این را باید بگویم که همه یهودی های دیازپورا مذهبی اصلاح طلب نیستند و بستگی دارد که این ها متعلق به کجا باشند. مثلاً یهودیان روس عموماً لائیک هستند و یهودیان کشورهای شرقی ارتدوکس هستند. بیشتر، یهودیان آمریکا و بعضاً برخی از مجامع یهودی در اروپا خودشان را یهودی اصلاح طلب می دانند. این ها یهودیانی بودند که می خواستند مذهبی بمانند و در عین حال در جوامع اطراف خود ادغام بشوند. ولی در این مسیر با مشکل روبه رو می شدند. اگر می خواستند به یهودیت ارتدوکس وفادار بمانند اساساً امکان ادغام نبود، اگر هم می خواستند غیر مذهبی بشوند به معنای این بود که اصولاً می بایست از هر گونه سنت یهود فاصله بگیرند. در این صورت چون قومیت یگانه و مذهب یهود را نفی می کردند دیگر نمی توانستند ادعای یهودیت داشته باشند. بنابراین ضرورت عینی این ها را به سمت تفسیری از مذهب یهود کشاند که نه ارتدوکس باشد و نه لائیک. از این رو آمدند به تفسیر و تعبیر متون دست زدند.

■ با چه متدی این کار را می کردند؟ آیا توجیه و استدلال دینی داشتند؟ مثل اجتهاد شیعی که معتقد به لحاظ کردن مقتضیات زمان و مکان در اجرای احکام و مسایل دینی است؟

□ تا آن جا که من اطلاع دارم این ها برای "هالاخا" یا آن چه که به عنوان

فقه یهودی مطرح است تقدس قایل نیستند. برخلاف یهودیان ارتدوکس که برای "هالاخا" نوعی تقدس در حد وحی قایل بودند.

■ برای تورات چه؟

□ برای تورات تقدس قایلند ولی "هالاخا" به معنای مجموعه آن چه به عنوان آرای فقیهان و متفکران یهودی در طول تاریخ مطرح هست این را گفتند که ارزش وحی ندارد و از مسایل گوناگون آمیخته است که ما باید به طور گزینشی با آن برخورد کنیم. از هر جای آن که در زندگی امروزی به ما کمک می کند استفاده می کنیم. و در هر جا که این احکام مغایر با عقل و زندگی مدرن است، تعهدی برای اجرای آن نداریم. در واقع این ها برای تطبیق خودشان با شرایط اجتماعی سعی کردند که متون دینی و آرای مذهبی خاخام های قبل از خودشان را به صورت گزینشی مورد بهره برداری قرار بدهند.

■ یعنی پدیده ای به اسم مقتضیات زمان و مکان در فقه آنان مطرح نیست مانند اصطلاح اجتهاد که در فقه شیعه مطرح است؟

□ اجتهادی که در فقه شیعه مطرح است، خواستگاهش همان فقه سنتی بوده است. یعنی یک بخشی از فقها که از سنت برآمده اند این ها به سمت سیاست و فهم مسایل اجتماعی رفته و از همان خواستگاه سنتی به این نتیجه رسیده اند که ما باید این فقه متداول را یک مقداری به روز کنیم یا عناصر زمان و مکان را در نظر بگیریم. اما یهودیت اصلاح طلب اساساً خواستگاهشان این نیست. قبل از فروپاشی پادشاهی اول یهودیان و تخریب اورشلیم، دو جریان مذهبی ظهور کردند: یکی صادوقیان بودند که این ها اصرار داشتند وحی فقط اسفار پنجگانه و مجموعه کتاب های مقدس است. جریان دیگر یک فرقه بود به نام فریسیان که این ها معتقد بودند وحی نازل شده بر موسی باید توسط فقیهان تأویل بشود و تشریح گردد تا بتواند مسایل روز را جواب بدهد. می دانید که در نگاه یهودیت قربانی کردن فقط در خود معبد امکان پذیر است. وقتی که معبد نباشد در جای دیگری نمی توان قربانی کرد. در واقع پس از فروپاشی و نابودی معبد سبب شد که صادوقیان که فقط می خواستند در چارچوب وحی منزل در تورات حرکت بکنند، نتوانند خودشان را با شرایط جدید وفق بدهند، بنابراین فریسیان شروع کردند به تأویل و تفسیر. در واقع آن چه که امروز ما به عنوان تلمود می شناسیم، نتیجه تلاش های همین فریسیان هست و این مجموعه تفسیرهای متفاوتی است که خودش کتاب مقدسی شده است. فریسیان در زمان خودشان نسبت به صادوقیان روش ملایم تری داشتند. به هر حال جریانی که اهل تفسیر و تأویل می شود نسبت به جریانی که فقط می خواهد به ظاهر یک متن توجه کند، خواه ناخواه متعادل تر و ملایم تر می شود.

■ در جامعه ما افرادی مثل مرحوم طالقانی، مرحوم بازرگان و مرحوم شریعتی که "متن قرآن" را مبنا قرار داده بودند مترقی تر از کسانی بودند که "فقه" را مبنا می گرفتند؟

□ این جا خیلی متفاوت است. مرحوم طالقانی و بازرگان و حنیف نژاد وقتی که به قرآن رجوع می کنند، این ها عموماً کسانی هستند که ضرورت های روز و علم جدید را می دانند و با توجه به پیش فرض هایی که در ذهنشان جا گرفته، قرآن را از منظر نیازهای بشر امروز نگاه می کنند در

حالی که اگر به آن صادقان نگاه کنید آن‌ها مثل ظاهره هستند که در صدر اسلام ظهور کردند و اصرار داشتند همین نصی که وجود دارد همان است و غیر از آن اصلا پیامی ندارد. مرحوم طالقانی خودش اهل تفسیر است در حالی که صادقان تفسیر را قبول نداشتند. لذا اگر بخواهیم قیاسی انجام دهیم، فریبیان به این نحله‌ای که شما می‌گویید، نزدیک ترند. چون آن متن مقدس را نهی نمی‌کردند. می‌گفتند آن باشد ولی آن را باید گسترش بدهیم و فهم خودمان را جهت استخراج احکام به کار بیندیم. فریبیان در واقع مسبب به وجود آمدن تلمود شدند که شامل مجموعه عظیمی از تلمود بابلی و تلمود فلسطینی است. البته فریبیان در ابتدا تمایل داشتند احکامی را که در تورات آمده مقداری تعدیل و آسان کنند و عملاً هم به این سمت حرکت می‌کردند. ولی از زمانی که یهودیان به تبعید رفتند فریبیان هم اصرار داشتند که احکام مذهبی یهود باید یک جور و یک شکل به همین صورت اجرا بشود تا یهودیان در پراکندگی بتوانند هویت واقعی خودشان را حفظ بکنند. بنابراین حرکت فریبیان هم سست شد.

■ در مانیفست مارکس که در سال ۱۸۴۸ قبل از کمون پاریس نوشته شده بود نه قوم و نژاد، نه آب و خاک و نه اجداد و نیاکان هیچ کدام اصالت ندارد. مارکس تاریخ را به دو محور کار و سرمایه تقسیم کرد و معتقد بود آن چه که اصالت دارد تکامل ابزار تولید می‌باشد. سؤال این است که این مانیفست با همه گستردگی که در اروپا پیدا کرد و با توجه به این که مارکس و انگلس هم یهودی بودند چه تأثیری بر یهودیان گذاشت؟ ضمن آن که حتی یهودیان هم عضو حزب کمونیست روسیه بودند و باندی‌ها را تشکیل دادند. با وجود این که نفس مانیفست را پذیرفتند ولی در درون حزب کمونیست هم یک شقه خاصی شدند و داد نلین را بلند کرده بودند.

□ در واقع تأثیرات مارکسیسم بر یهودیان در دو جهت متفاوت بوده است. یک تعدادی مارکسیست شدند به این معنا که هم هویت دینی شان و هم هویت قومی شان را نقد کردند. آن‌ها کسانی مثل تروتسکی شدند و داعیه ای در این مورد که بر دین یهود باقی هستند نداشتند. اما یک تعداد دیگری که تحت تأثیر مارکسیسم، سوسیالیست شدند قومیت خودشان را نقد نکردند. این‌ها عموماً در جنبش‌های کارگری اروپا و قرن نوزده روسیه بسیار فعال بودند و این‌ها بنیانگذاران صهیونیسم کارگری یا صهیونیسم سوسیالیستی شدند. پس از آن که در انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه شکست خوردند به سرزمین فلسطین آمدند و در آن جا کیهوتس‌ها را پایه گذاشتند سابقه کیهوتس به قبل از تجربه اتحاد جماهیر شوروی برمی‌گردد. بعد از این‌ها یهودیان اروپایی به صهیونیسم سوسیالیسم گرایش پیدا کردند که همان حزب سوسیالیسم اسرائیل یا حزب کارگر است و قبلاً اسمش حزب "ماپای" بود که رهبرش بنگوریان بود. این‌ها همان یهودیان سوسیالیست هستند که الآن هم در کیهوتس‌ها زندگی می‌کنند. بنابراین، این دو تأثیر مارکسیسم را می‌توان بر یهودیان دید. الآن هم در اسرائیل کمونیست‌هایی هستند که این‌ها هویت قومی خودشان را نفی نمی‌کنند اما نسبت به قبل خیلی علاقه ندارند و در واقع یک نوع مارکسیست ملی شده‌اند. البته این‌ها در ابتدای شکل‌گیری، داعیه‌های انترناسیونالیستی داشتند و تندرو بودند.

اما کم کم خودشان را با شرایط و محیط آن جا وفق دادند و به صورت کمونیست‌های ملی درآمدند.

■ شما اصلی‌ترین تضاد را بین سکولارها و مذهبی‌ها قلمداد می‌کنید و در این رابطه از فشار آمریکا به بنیادگرایی مذهبی نیز حمایت می‌کنید. دیدیم که این فشارها باعث شد که بنیادگراها منسجم‌تر شده و حتی به یهودی‌کشی و ترور اسحاق رابین برسند و این سیر به جنگ داخلی و ناامنی بیشتر منطقه بینجامد. در حالی که جامعه اسرائیل براساس جانبازی‌های همین بنیادگرایان تورات خوان و تلمود خوان به وجود آمده آیا بهتر نیست به جای استفاده از فشار خارجی آمریکا با همین بنیادگراها برخورد‌های تعالی بخش مذهبی کنیم و پای آمریکا را هم به منطقه نکشیم؟ و به نوعی همان اتحاد یهودی - مسیحی - مسلمان پا بگیرد؟

□ وقتی که می‌گوییم بنیادگرایی یهودی باید بینیم منظور چی هست؟ آیا منظور جنبش گوش امونیم هست یا منظور حزب شاس است یا کسانی که تلمود خوان هستند و یا آن‌هایی که اسحاق رابین را کشتند؟

تلمودی‌ها دو دسته هستند؛ یکی از آن‌ها همین حزب شاس را رهبری می‌کند که یک حزب مذهبی است و می‌خواهد احکام مذهبی در آن جا رعایت بشود و خیلی هم نسبت به سکولارها سخت گیر است. این حزب داعیه ناسیونالیستی شدید ندارد و رهبر روحانی این‌ها خاخام آوادیا یوسف اعلام کرده که اگر جان یهودی‌ها در خطر باشد باید از سرزمین‌های فلسطینی عقب‌نشینی کرد. البته در بعضی متون از این‌ها به عنوان بنیادگرا یاد می‌شود اما به نظر می‌آید این‌ها به یک معنا بنیادگرا هستند، ولی از جنبه‌های دیگر عناصر بنیادگرا را در خود ندارند. بنیادگرایان اصلی جنبش بوش امونیم بود که تدریجاً به یک جنبش زیرزمینی تبدیل شده و گروه‌های تروریستی مثل "گروه کاخ" از آن سر زد که رهبر آن‌ها در آمریکا ترور شد. این‌ها که نماینده شهرک‌های یهودی نشین هستند تفسیری از سرزمین اسرائیل می‌کنند که گویی ادامه اشغال سرزمین‌های فلسطین یک امر دینی و مقدس است. یعنی این‌ها یک نوع افراط‌گرایی ناسیونالیستی را با یک نوع بینش مذهبی در هم آمیخته‌اند و یک معجون درست کرده‌اند که از آن خشونت بیرون می‌آید. جنبش گوش امونیم مسؤول اصلی حمله به شهرهای فلسطین و آبادی‌های فلسطین نشین در سرزمین‌های اشغالی بوده و هر روز فاجعه درست می‌کرده است. الآن هم کسانی که در شهرک‌های یهودی نشین ساکن هستند، از تندروترین یهودیان چه به لحاظ مذهبی و چه به لحاظ ناسیونالیستی هستند و بعضی وقت‌ها به قدری افراط می‌کنند که خود ارتش اسرائیل واکنش نشان می‌دهد. مثلاً "باروخ گلدشتاین" که در مسجد حضرت ابراهیم ۲۹ نفر فلسطینی را شهید کرد ارتش که آن جا حضور داشت، گلدشتاین را کشت. گلدشتاین یک تلمودخوان آمریکایی بود که آمده بود در اسرائیل ساکن شود. یهودیان ساکن الخلیل یک مقبره باشکوهی برایش درست کرده‌اند و آن جا را زیارت می‌کنند و نماز می‌خوانند. دولت‌های کارگری که در اسرائیل سر کار آمده‌اند چند بار خواستند آن جا را تخریب کنند ولی هنوز موفق به انجام این کار نشده‌اند. این‌ها تا این اندازه تندرو هستند. اسرائیل شاهاک این‌ها را این

گونه توصیف می کند: این ها آتش درست می کنند. سپس جوانان همراه با خواندن مضامین داوود دور آتش می چرخند و آن قدر به این کار ادامه می دهند که به حالت خلسه فرو می روند. در این حالت گویا یک روحیه وحشیگری در آن ها ایجاد می شود و به آبادی های فلسطینی حمله می کنند، درخت ها را نابود می کنند و بچه را اذیت می کنند. در واقع بنیادگرای اصلی این ها هستند و حزب مفتالی یا حزب ملی - مذهبی متعلق به این هاست. بیش از همه، جامعه سکولار اسرائیل با این ها مشکل دارد. صلح طلب های اسرائیل این ها را بزرگ ترین خطر برای خودشان می دانند و دایما به آن ها هشدار می دهند. وقتی که اعضای جنبش صلح اکنون وارد سرزمین های فلسطینی می شوند که جلوی تخریب خانه ها را بگیرند، این ها با آن ها درگیر می شوند. به این ترتیب به نظر می رسد برخورد تعالی بخش و گفت و گو، در بینش و عملکرد آن ها تأثیری نداشته باشد. ولی با همه این درگیری ها، سکولارهای اسرائیل، که نسبت به آینده اسرائیل به دلیل همین شکاف ها و تضاد بین مذهبی ها و سکولارها نگران هستند مؤسساتی درست کرده اند که در این مؤسسات با مذهبی ها به ویژه مذهبی های حزب شاس گفت و گو می شود. آن ها اعتقاد دارند بین جامعه مذهبی آن جا (منظور همین مذهبی های سنتی غیر تندرو در حوزه ناسیونالیستی) و بین سکولارها سوتفاهم وجود دارد و این مراکز را ایجاد کرده اند که این سوتفاهم را رفع کنند. آن ها می گویند مذهبی ها فکر می کنند که سکولارها اصولا هیچ قیدی به اصول یهودیت ندارند و دشمن سرسخت احکام هستند. از طرفی سکولارها هم فکر می کنند مذهبی ها فقط در پی منافع خودشان هستند و حاضر نیستند زیر بار رفتن به سربازی بروند، همیشه از دولت باج خواهی می کنند برای این که اردوها و مدارس خودشان را تحکیم ببخشند. این ها این مراکز را درست کرده اند که یک تعامل بین خودشان برقرار کنند تا تنش ها کاهش پیدا کند. بنابراین در خود جامعه اسرائیل این حرکت هست. اما قاعدتا کشورهای مسلمان و فلسطینی ها، با آن بخش از بنیادگرایان افراطی نمی توانند هیچ تماس و گفت و گویی برقرار کنند چون زمینه برای گفت و گو وجود ندارد.

■ شاید تلاشی در این زمینه صورت نگرفته است. اگر تلاش بشود باز هم امکان گفت و گو با این ها وجود نخواهد داشت؟

□ با حزب مفتال نه. حزب مفتال می گوید باید فلسطینی ها را اخراج کرد خیلی سرسخت هستند. اما با حزب شاس ممکن است. اتفاقا بعضی از مفتی های فلسطینی با خاخام های یهودی و بعضی از اسقف های مسیحی جلساتی دارند و گاهی کنگره هایی برگزار می کنند و سعی می کنند بین خودشان تفاهم دینی پدید بیاورند. اگر منظور از بنیادگرایی، بنیادگرایی حزب شاس است این ها خیلی تحت فشار خارجی ها نیستند و کسی نمی خواهد آن ها را حذف کند و بیشتر سعی می کنند تفاهم برقرار کنند. اما آن بنیادگرایان افراطی و حزب مفتال را سعی می کنند به هر صورت مهار کنند.

■ این تحلیل وجود دارد که واکنش های تند اسرائیلی ها ناشی از فقدان احساس امنیت و عدم اعتماد به اعراب است به همین دلیل اگر آن ها تضمین های کافی از اعراب داشته باشند به صلح تن خواهند

داد. به نظر شما احساس عدم امنیت تا چه میزان در وحدت جناح های مختلف اسرائیل موثر بوده است؟ آیا این احساس واقعا وجود دارد یا این که به طور تصنعی از سوی جریان های افراطی درون اسرائیل به آن دامن زده می شود؟

□ اسرائیل جامعه متنوع و متکثری است. آن تعدادی که در پی حفظ اسرائیل بزرگ و در پی نگه داشتن کرانه غربی و نوار غزه هستند، کاملاً روشن است که مسایل امنیتی را بهانه قرار می دهند برای این که تنش را افزایش بدهند. این ها مسأله شان حفظ زمین است. بعضی از جریان های صلح طلب اعتقاد دارند اگر قرار باشد صلحی محقق بشود باید یک طوری بشود که تضمین امنیتی هم برای اسرائیل به وجود بیاید. این ها به سابقه تاریخی خودشان نگاه می کنند که آمده اند به زور یک بخشی از سرزمین دیگران را گرفته اند. طبیعی است که هیچ کس به راحتی تن به این قضیه نمی دهد. لذا می گویند هر لحظه ممکن است اوضاع به حال اولش برگردد. می گویند اگر ما زمین را بدهیم دیگر به راحتی نمی شود زمین را پس گرفت ولی معاهده امضا شده را یک شبه می شود پاره کرد. بنابراین مسأله نیروهای مختلف در اسرائیل خیلی متفاوت هست. اما آن چه که مسلم است همین ترس از خطرات بیرونی تا حالا سبب انسجام داخل اسرائیل شده است. شما همین یک سال و نیم اخیر را نگاه کنید از موقعی که عملیات انتحاری شروع شده و یهودی ها احساس کردند که دیگر امنیت ندارند و هر لحظه ممکن است در خیابان، در رستوران در قمارخانه، لب دریا و هر جای دیگری یک دفعه انفجاری رخ بدهد، این احساس عدم امنیت این ها را به سمت حمایت از شارون سوق داده است. شارون در شرایط طبیعی هیچ وقت بیش از ۱۵ - ۱۰ درصد حمایت از جامعه اسرائیل را نداشت. ولی الآن وضع به گونه ای شده است که ۷۰ درصد جمعیت از او حمایت می کنند. این در نتیجه همین احساس عدم امنیتی است که اسرائیلی ها دارند. اگر این احساس از بین برود، من فکر می کنم شکاف های درون جامعه اسرائیل فعال می شود. اساس حرف من این است که اگر اسرائیلی ها، آن اکثریت جمعیتی که خیلی تندرو نیستند و ادعاهای خیلی بزرگ ندارند، احساس کنند در همین چارچوب سرزمینی که از طرف سازمان ملل به رسمیت شناخته شده امنیت خواهند داشت و دیگر از جانب فلسطینی ها و همسایگانیشان تهدیدی متوجه آنان نیست، آن موقع به سمت طرح تقاضاهای تاریخی خود که تاکنون آن را مطرح نکرده اند پیش خواهند رفت. همین طرح تقاضاها اوضاع در داخل اسرائیل را متشنج خواهد کرد. لذا تا ابد اسرائیلی ها نمی توانند با طرح مسایل خارجی، به شکاف های درونی سرپوش بگذارند.

